

غرش گاو یا خروش انسان

دکتر حسین وحیدی

در تاریخی نزدیک به چهار هزار سال پیش در زیر آسمان نیلگون سرزمینی که سپس ایران خوانده شد رویداد شگفتی آوری روی داد. رویداد ساده‌ای که گرچه ساده می‌نمود اما با همه سادگی‌اش سرچشمه فرهنگی ژرف و بزرگ شد که ورمش (تموج) آن تا دورترین سرزمین‌های شناخته شده آن زمان را گرفت و در دل زمان هم تا آن جا پیش رفت تا به امروز هم رسید. این رویداد بزرگ چه بود؟ در این باره دیدگاه و گفتگو بسیار است که یکی از این دیدگاهها و گفتگوها رویداد بزرگ را غرش يك «گاو» می‌انگارد! گاوی می‌غرد و همین غرش ساده جانوری به نام «گاو» سرچشمه ژرف‌ترین و دلکش‌ترین و پرمی‌دانه‌ترین فرهنگها می‌گردد! وشگفتا از این گاو و از این غرش که در میان هزاران هزار گاو و هزاران هزار غرش گاوانه، تنها غرش این گاو بود که این چنین در تاریخ فرهنگ آدمی به جا ماند و سرچشمه فراگشت‌ها و دیگر گونی‌های بی‌شمار گردید! اینک به گذشته دور برویم و از درونمایه برخی نوشته‌ها آوای این غرش را بشنویم:

«گوش اورون (روان گاو) در انجمن امشاسپندان حاضر شد و به گله وشکایت پرداخت و سپس گفت: مردم با گاو بد رفتاری می‌کنند و روان او را از کالبد جدا می‌سازند. بگو بدانم ای مزدا این گاو را به چه منظور آفریدی.»

«پس از آن که روان گاو از ناتوانی زرتشت و از رنج آدمیان برابر دروغ پرستان و راهزنان ناله و شکایت کرد، درخواست نمود که زرتشت دارای اختیار مطلق باشد و به او یاری شود.»

«روان گاو پس از شنیدن این سخنان از ناتوانی حمایتگر خود نا امید و درخواست کرد زورمندان و توانگران روی زمین بیاری زرتشت همت گمارند. در این هنگام روان گاو از اشا و وهومن و شهریور امشاسپند تمنا کرد به یاری زرتشت بشتابند.»

«باید دست‌ها به سوی آسمان بلند شود و به ستایش اهوره پردازند. روان من همراه گاو سه ساله به نام آزی به سوی مزدا توجه دارد و هر گونه شک و تردید را در پیروی از خود دور می‌سازم.»

(کات‌ها - ترجمه دارمستتر - ترجمه به فارسی دکتر موسی جوان)

و آیا به راستی این گاوی از گاوها بود که در چند هزار سال پیش در سرزمین ما غربی آغازید و واژه‌ها و زبان‌زدهای ژرفی چون «هومن»، «اشا»، «سپنتا آرمیتی»، «خرداد» «امر داد» و «مانتره» رادر فرهنگ ایرانی پدید آورد و ژرف‌ترین و دلکش‌ترین سرودها را آفرید؟ آیا این غرش‌گاو بود که پژواک آن پس از سده‌های دراز هم‌چنان زنده است و دل و جان به‌دینان را روشن می‌دارد؟ این نوشتار پاسخی است به این پرسش و پرسش‌های این‌چنینی دیگر که درباره فرهنگ زرتشتی هست و باید به آن پاسخ داده شود. و پاسخ این پرسش با استواری چنین است که: نه، هرگز نه، در چند هزار سال پیش گاوی نغرید و این غرش‌گاو نبود که سرچشمه سرایش‌گات‌های ورجاوند شد و فرهنگ درخشان و آسمان-پایه زرتشتی را پی‌ریخت. این گاو نبود که از گزند و زخمی که بدورسیده بود غرید و جهان‌بینی و فرزانه زرتشتی را پدید آورد. نه، هرگز نه، این گاو نبود که غرید، بلکه این انسان بود که خروشید و این خروش برخاسته از ستم و بیداد انسان و خروش برخاسته از دل خسته و رنج‌دیده انسان بود که سرودهای ورجاوند گات‌ها را سرانید و فرهنگ انسان‌گرا و سازنده و رزمنده با همه بیدادها و پلیدی‌ها را پی‌ریخت. اینک نگاهی گد به یکی از گامه‌های برجسته هازمانی (اجتماعی) سرزمین ما و چگونگی خروش پر پژواک انسان در این گامه و پدید آمدن گات‌ها و فرهنگ درخشان زرتشتی.

در چند هزار سال پیش روند بالندگی زندگی انسان بر پایه زیوش و فراورش و ساختار کیتاشناسی (جغرافی) گروهی از مردمان این سرزمین را به‌ماندگاری کشانید و همان گونه که سرشت ماندگاری است این گروه به ساختن و پرداختن رو کردند و کارهایی چون آبرسانی و آبیاری و کشت و دامپروری و سازندگی را آغازیدند. و باز همان گونه که سرشت ماندگاری است، شهرگرایی و شهروندی و فرهنگ درخور و برخاسته از شهرت با تندی روبه‌گسترش نهاد و ساختار و چهره‌یست این مردمان را از دیگر مردمان که کوچنده بودند و ماندگاری و شهرگرایی و آبادانی را بر نمی‌تافتند جدا و دگرگون ساخت و همان گونه که سرشت ساختارهای هازمانی (اجتماعی) دوگانه است ستیزانندیشی و آرمانی و دیدمانی و بدنبال آن ستیز در پهنه آوردگاه را بین این دو گروه پسید آورد. ستیزی گسترده و پردامنه همراه با فراز و نشیب و ویرانگری و تباهی بسیار از بیدگاه آرمانی و دیدمان و دین، گروه کوچندگان به «دئوا»، «دیو» خدایان پنداری بنانندیدها گوناگون پابند بودند و همان گونه که اندیشه کوتاه و پندار بلند آن‌ها فرمان می‌داد آئین‌های نابخردانه خونین بسیار درخور کیش خود بیامی کردند. کوچندگان که به‌ماندگاری و کشت و آبادانی کردن نمی‌نهادند گرسنه بودند و پیوسته در تکاپوی یافتن خوراک برای خود و دام‌هایشان از این سو به آن سو می‌شتافتند و در راه خود هر چه را که می‌یافتند می‌ربودند و ساخته‌ها را به ویرانی می‌کشیدند. و این سرشت مردمان کوچنده است که

فرهنگ کوچائی که دارند دشمن فرآورده‌های اندیشه و کارمردمان سازنده‌اند و در پویش پیوسته و تاراجگرانه خودهنگام برخورد به نمودهای آبادش آن‌چهارا که سازگار با دیدمان و اندیشه پست خود نیبند تباه می‌کنند و به نابودی می‌کشاند. در چند هزار سال پیش در سرزمین گسترده ما با نمودهای گیتاشناسی (جغرافی) گوناگون چنین برخوردی میان دو گروه کوچنده و ماندگار بود و همراه با این برخورد دو دیدمان و نگره گسترش داشت. دیدمان و نگره «دیویسنی» از آن کوچندگان و «مزدایسنی» دیدمان و نگره ماندگاران. میان این دو دیدمان و نگره برخورد بود تا همان گونه که فرمان تاریخ است این برخورد سرانجام به پدید آمدن و برخاستن چهره‌ای برجسته و درخشان در میان گروه پیشرو و پیشتاز که گروه ماندگاران بود انجامید و زرتشت فرزانه و اندیشه‌ور و پیامبر بزرگ پای به پهنه تاریخ نهاد و گات‌های ورجاوند، سرود بزرگ خروش انسان در برابر بیداد و ستم و خشم و کین را سرانید و فرهنگ زرین‌سازندگان و ماندگاران راهی ریخت. اینک نخستین سرود گات‌ها و نخستین پژواک خروش انسان در برابر ستم و بیداد و خشم و کین و دست‌یازی و تاراج، همان سرودی که در بالا به چهره غرش گاو و حاضر شدن گاو در انجمن امشاسپندان! خواندیم:

«روان جهان گله‌مند است.

برای چه مرا آفریدی؟

چه کسی مرا به کالبد تن درآورد.

خشم و تباهی و ستم و آزار و کین،

همه‌جا را فرا گرفته است،

مرا جز تو یار و یاور نیست،

آن که می‌تواند مرا برهاند به من بنمای»

«و آنگاه،

آفریدگار جهان از اشا پرسید:

چه کسی را تو برای راهبری جهان برمی‌گزینی،

تا ما او را پشتیبانی و یآوری کرده و به او،

نیروی آباد کردن جهان و گسترش راستی ببخشاییم،

و برای درهم شکستن خشم و بیداد دروندان یاریش کنیم.»

«اشا به اهورامزدا پاسخ داد:

من کسی را نمی‌شناسم که بتواند،

آزار از روان جهان بردارد،

و پاکان را در برابر تبهکاران نگهداری کند،

باید کسی را بیابیم که تواناترین مردمان باشد،

تا به خواستش پاسخ دهیم و به یاریش بشتابیم.»

داینک من و روان جهان،
 با دلی آکنده از ستایش و با دست‌های برافراشته،
 از مزدا اهورا خواستاریم که:
 به نیکوکاران و راستان ورهبر آن‌ها،
 از سوی دشمنان آن‌ها،
 گزند و آسیبی نرسد.
 تنها کسی که من او را به خوبی می‌شناسم،
 و فرمان‌های مرا به کار می‌بندد،
 زرتشت اسپنتمان است،
 اوست که خواهان آنست که،
 با سرود ستایش مزدا آیین راستی را برافرازد،
 از این‌رو ما به او شیوانی سخن می‌بخشیم.»

وچنین است درونمایه گات‌های ورجاوند. گات‌ها سرود خروش آدم‌هائی است که در زمانی دور ماندگاری و سازندگی و بهسازی و آبادانی را پایه زیست تکی و هازمانی خویش نهاده بودند، خروش آدم‌هایی است که به خرد و اندیشه پایند بودند و هرگز پندار و بافتندگی‌های پندارگونه را بر نمی‌تافتند. سرود خروش آدم‌هایی است که راست می‌اندیشیدند، راست می‌گفتند و در زندگی بر آن بودند که گامی جز به راستی برندارند و گامی بر نمی‌داشتند. سرود خروش آدم‌هایی است که زندگی را بر پایه دادمی خواستند و با هرگونه ستم و بیداد می‌جنگیدند، سرود خروش آدم‌هایی است که زندگی را در کار و کوشش می‌دانستند و با هرگونه دست‌یازی و تاراج که از خوی و خیم جانوری برخاسته است می‌رزمیدند. آری گات‌ها سرود خروش این آدم‌ها و پیامبر و آموزگار این آدم‌ها اشوزرتشت است که در گات‌های ورجاوند خویش خروش این آدم‌ها را وانمود و سرانید و آن‌را رزم‌افزاردیدمانی و نگره‌ای (ایدئولوژیک) این مردمان در برابر دیلمان‌های نابخردانه و پلید مردمان کوچنده و تاراجگر و نابخرد نهاد. گات‌های ورجاوند در درازنای زمان گرفتار ستم کوچندگان شد، اما چون آوای راستین مردمان دادخواه و سازنده بود در دل زمان جاودان ماند و به امروز رسید. در زمان ما گات‌ها که به پایمردی و استواری و کوشش به‌دینان زنده‌مانده بود باردگر بازخوانی شد و به زبان‌های زنده امروز بازگردانده شد، اما بنابه انگیزه‌هایی که گفتگو درباره آن بسیار است در بسیاری از این برگردان‌ها پایه کار بردگرگون ساختن درونمایه گات‌ها نهاده شد و این دگرگونی از آغاز و از همان واژه «گئو» آغاز شد و از میان معناهای گوناگون «گئو» معنای «گاو» گرفته شد و «جان جهان» و «روان آفرینش» که از درونمایه‌های پایه‌ای فرهنگ گات‌هایی است به «روان گاو» برگردانده شد و دیرینه‌ترین و بزرگترین سرود خروش آدمی در برابر ستم و بیداد و خشم و کین و

دست‌یازی و تاراج به‌غرش برخاسته از گزند و آزاری به «گاو» برگردانده شد. از این دیدگاه گاو می‌گردد و سپس در انجمن امشاسپندان یعنی انجمنی از وهومن (نیک‌اندیشی)، اردیبهشت (راستی و پاکی)، شهریور (خویش‌تنداری و شهریار یاری بر خویش)، اسفند (مهر و عشق)، خرداد (بالندگی و شکوفایی) و امرداد (جاودانگی) حاضر می‌شود و از ناتوانی زرتشت در برابر دروغ‌پرستان گله می‌کند و درخواست می‌کند زرتشت دارای «اختیار مطلق» باشد! شگفتا گاو در انجمن نیک‌اندیشی و راستی و... حاضر می‌شود و در این انجمن از ناتوانی زرتشت گله می‌کند و درخواست می‌کند که انجمن به زرتشت اختیار مطلق بدهد. آن‌گاه این گاو همراه گاو سه‌ساله به نام «آزی» دست‌هایش را به سوی آسمان بر می‌افرازد! این دیدگاه‌هایی است در برابر شناخت زرتشت و شناخت گات‌ها و اما از دیدگاه دیگر می‌توان گفت که بنابه جهان‌بینی زرتشتی در جهان هستی نیرویی هست زندگی‌زا و پویا که هر نمود هستی بسکونه‌ای از این نیرو برخوردار است. این نیرو همان «گئوش اورون» یا «جان‌جهان» یا «روان آفرینش» است که مولانا درباره آن فرماید:

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند	با من و تو مرده با حق زنده‌اند
پیش حق آتش همیشه در قیام	همچو عاشق‌روز و شب پیچان‌مدام
سنگ بر آهن زنی آتش جهد	هم به امر حق قدم بیرون نهد
سنگ و آهن خود سبب آمد و نیک	تو به بالاتر نگر ای مرد نیک
کاین سبب را آن سبب آورد پیش	بی سبب هرگز سبب کی شد ز خویش
این سبب را آن سبب عامل کند	باز گاهی بی‌بر و عاقل کند

و همین «جان‌جهان» یا «روان آفرینش» است که در سرآغاز گات‌ها از ستم و بیداد و کین و خشم و آزاری که بر مردمان و بردیگر چانداران می‌رود به‌خروش در می‌آید. و گات‌ها سراسر پژواک این خروش و پاسخ بدین خروش است. در گات‌ها نه سخن از «گاو» می‌رود و نه غرش گاو و نه حاضر شدن گاو در «انجمن امشاسپندان».

در پایان این جستار یادآور می‌شویم که یکی از بایسته‌های کارهای ادبی و دانشی، نقد و سنجش است و سنجش کارهای ادبی و دانشی هرگز به معنای کوچک کردن کار نویسنده و یا ناسزاگفتن به او نیست، بلکه تنها آماج سنجش روشن کردن و استادی نوشته‌هاست. و پرورش است نوشتن نوشتاری آن‌هم به‌چهره برگردان درباره گات‌ها که زمان آن به چهار هزار سال پیش می‌رسد نمی‌تواند دور از لغزش باشد. باید گات‌ها را خواند و بازخوانی کرد. نوشته‌ها و برگردان‌ها را سنجید تا سرانجام راستادی (حقیقت) این سرود بزرگ تاریخ، سرود خروش انسان روشن گردد و نخستین کار در این زمینه آنست که روشن سازیم که گات‌ها پژواک غرش گاو نیست، بلکه خروش انسان است، خروش جاودانه انسان در برابر ستم و بیداد و خشم و کین و زور و تاراج و دست‌یازی. سرودی که در زمان ما هم می‌تواند خوانده شود و رزم‌افزایی بزرگ در پیکار با ستم و بیداد باشد.